

مجموعه امنیتی منطقه‌ای، پویاها و الگوهای روابط کشورهای حوزه خلیج فارس

دکتر بهاره سازمند - دانشیار روابط بین‌الملل، دانشگاه تهران
مهدی جوکار - دانشجوی دکتری مطالعات خاورمیانه و شمال آفریقا، دانشگاه تهران

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۲/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۶/۷

چکیده

بررسی الگوهای روابط کشورهای واقع در منطقه خلیج فارس از جمله مسائل مهمی است که بیانگر ساختار امنیتی این منطقه و نوع نگاه دولتمردان این کشورها نسبت به مسائل امنیتی محیط پیرامون خود است. وجود سطح بالایی از رقابت و تنش در روابط کشورهای این منطقه نشانه‌ای از نگرانی‌های شدید امنیتی همسایگان نسبت به یکدیگر و حاکم بودن فضای رقابتی بین آنهاست. به همین دلیل بررسی الگوهای روابط این کشورها و زمینه‌های شکل‌گیری چنین الگویی از اهمیت بالایی در تحلیل ساختار این منطقه برخوردار است. در این مقاله سعی شده است بر پایه نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای بری بوزان این مساله مورد بررسی قرار گیرد. بنابراین پرسشی که در این مقاله مطرح شده به این صورت است که: بر اساس نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای، چه الگوهای روابطی در زیرمجموعه امنیتی خلیج فارس وجود دارد؟ در پاسخ به این پرسش می‌توان گفت، به دلیل وجود شکاف‌های هویتی، اختلافات بر سر نفت، کشمکش‌ها برای برتری‌جویی منطقه‌ای و حضور عامل مداخله‌گر خارجی (پوشش) شاهد تسلط الگوی رقابتی در روابط کشورهای این منطقه با یکدیگر هستیم.

واژه‌های کلیدی: خلیج فارس، مجموعه امنیتی منطقه‌ای، الگوهای روابط، بری بوزان.

مقدمه

خلیج فارس از جمله مناطق بسیار مهم و استراتژیک در چرخه قدرت جهانی است که دارای منابع عظیم انرژی‌های فسیلی است. وجود این منابع عظیم انرژی از یک سو منجر به دخالت قدرت‌های خارجی در این منطقه شده و از سوی دیگر، حضور این قدرت‌های خارجی در دهه‌های گذشته نوعی شبه‌استعمار را به دنبال داشته است. این دو عامل در کنار یکدیگر (نفت و وجود شبه‌استعمار خارجی) منجر به شکل‌گیری دولت‌های رانتیری شده است که به دلیل ضعف پایه‌های مشروعیت داخلی، در سیاست داخلی الگوی سلسله مراتبی قدرت (نظام‌های سیاسی بسته) و در سیاست خارجی نگاه رقابت‌آمیز و غیردوستانه به همسایگان را در پیش گرفته‌اند. این امر منجر به دور باطلی از رقابت‌های منطقه‌ای، تشدید دشمنی‌ها و کاهش فضای همکاری جویانه در خلیج فارس شده است. این وضعیت نوعی پیوند امنیتی را میان کشورهای این منطقه ایجاد کرده است که باعث شده کشورهای این منطقه تهدیدات امنیتی محیطی مشابهی داشته باشند و یک مجموعه امنیتی را حول این محور جغرافیایی شکل دهند. برای بررسی وضعیت منطقه‌ای با چنین هم‌پیوندی‌های امنیتی، و پیش‌بینی احتمالی آنچه در آینده امنیتی این منطقه ممکن است اتفاق افتد نیاز به ابزار تجزیه و تحلیل مناسب است. یکی از این ابزارها نظریه «مجموعه امنیتی منطقه‌ای» بوزان است. این نظریه تلفیقی از سطوح مختلف، از سطح جهانی تا سطح داخلی را برای فهم بهتر مسائل امنیتی یک مجموعه منطقه‌ای فراهم می‌کند. آنچه در این نظریه از اهمیت بالایی برخوردار است، وجود الگوهای دوستی/دشمنی در میان کشورهای یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای است. همین الگوهای دوستی/دشمنی است که نوع روابط کشورهای منطقه را با یکدیگر مشخص می‌سازد. بنابراین برای فهم بهتر الگوهای روابط کشورهای واقع در منطقه خلیج فارس، بهتر است این منطقه در قالب یک زیرمجموعه امنیتی - به دلیل اینکه خلیج فارس بر اساس نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای بوزان ذیل مجموعه امنیتی منطقه‌ای خاورمیانه قرار می‌گیرد - در نظر گرفته شود. در قالب چنین چارچوبی است که رفتار کشورهای این منطقه در قبال یکدیگر و در واکنش به موضوعات مختلف بهتر درک می‌شود.

بر همین اساس، مقاله حاضر تلاش شده است الگوهای روابط در میان کشورهای حوزه خلیج فارس با تکیه بر نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای مورد بررسی قرار گیرد. بنابراین پرسشی که مطرح می‌شود این است که؛ بر اساس نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای، چه الگوهای روابطی در منطقه خلیج فارس - به‌عنوان یک زیرمجموعه امنیتی منطقه‌ای - وجود دارد؟ در پاسخ به این پرسش می‌توان گفت، از مطالعه ساختار منطقه خلیج فارس و مؤلفه‌های تأثیرگذار بر روابط کشورهای این منطقه با یکدیگر، می‌توان به این نتیجه رسید که وجود مؤلفه‌های زمینه‌سازی مانند هویت‌های فراملی-فراملی، نفت، کشمکش برای برتری منطقه‌ای، و حضور عامل مداخله‌گر خارجی (پوشش) منجر به تسلط الگوی رقابتی و (گاه‌ها) دشمنی در روابط کشورهای این منطقه با یکدیگر شده است که نمودهای عینی آن را می‌توان در وجود اختلاف‌های سرزمینی و مرزی، و تقابل دیدگاه‌ها برای نظم مطلوب منطقه‌ای بین این کشورها دید.

برای فهم بهتر موضوعات مطرح شده، در این مقاله سعی شده است ابتدا در بخش تئوریک، شرحی کوتاه از نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای ارائه شود، سپس متغیر الگوهای دوستی/دشمنی - به‌عنوان تعیین‌کننده نوع الگوهای روابط کشورها در یک زیرمجموعه امنیتی - به‌صورتی جزئی‌تر مورد بررسی قرار گیرد و در ادامه، مؤلفه‌های تأثیرگذار بر الگوهای روابط به‌عنوان زمینه‌های شکل‌گیری این الگوها در میان کشورهای حوزه خلیج فارس، و نمودهای عینی این الگوها بررسی می‌شود.

روش تحقیق

فرضیه این پژوهش بر اساس روش تحلیلی - توصیفی مورد آزمون قرار گرفته و داده‌های پژوهش بر پایه روش کتابخانه‌ای و اینترنتی گردآوری شده است.

مباحث نظری و توجیهی

نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای

تأکید بر سطح منطقه به‌عنوان یکی از سطوح اصلی تحلیل در مباحث امنیتی مدت‌هاست که مورد توجه پژوهش‌گران مطالعات امنیتی قرار گرفته است. مناطق، که پس از پایان دوران استعمارزدایی و استقلال بیشتر آنها از ساختار چند قطبی اروپایی به‌عنوان یکی از زیر سیستم‌های اصلی اهمیت زیادی در روابط بین‌الملل پیدا کرده‌اند، از سالهای پس از پایان جنگ سرد روز به روز بر اهمیت آنها به‌عنوان یکی از سطوح مهم تحلیل امنیت در روابط بین‌الملل افزوده شده است و همان‌گونه که آچاریا می‌گوید، «تقاضایی رو به افزایش برای ترتیبات امنیتی منطقه‌ای در جهان سوم به‌عنوان یکی از مشخصه‌های دستور کار امنیتی پساجنگ سرد در حال ظهور است» (Acharya, no date: 2). با انتشار کتاب بوزان با عنوان «مردم، دولتها و هراس» دستور کار امنیت در نظریات امنیتی وارد مرحله تازه‌ای شد. به گفته بوزان، حوادثی که در اواخر جنگ سرد در نظام بین‌الملل به‌وجود آمده هم ابعاد جدیدی از امنیت را مطرح کرده است و هم مرجع امنیت از دولتها به‌سوی جوامع و بازیگران فرادولتی و فرودولتی نیز سرایت پیدا کرده است. وی معتقد است که تحلیل‌های سطح کلان و سطح خرد نمی‌تواند پاسخگوی تغییرات ایجاد شده در ابعاد و مرجع امنیت باشد (Buzan, 1999).

بری بوزان و آل ویور در کتاب مشترکشان با عنوان «مناطق و قدرت‌ها» که در سال ۲۰۰۳ منتشر شد، مدعی هستند امنیت هیچ کشوری تنها متکی بر خود نیست و نمی‌توان تنها بر سطح ملی در تحلیل امنیت متکی بود. از طرفی، سطح جهانی نیز بسیار کلی و فاقد فهم کافی از امنیت برای کشورهاست. بنابراین آنها سطح منطقه‌ای را به‌عنوان سطح تحلیل مناسب معرفی می‌کنند. بوزان و ویور معتقدند برای جلوگیری از گستردگی بیش از حد تعریف امنیت باید سلسله‌مراتبی از سطوح تحلیل در درون سیستم بین‌الملل را مد نظر قرار داد که هر یک از آنها قابل دوام، مهم و حاوی ویژگی‌هایی باشند که آنها را از لحاظ امنیتی خودبسنده کند؛ یعنی مسائل امنیتی آنها فارغ از نقش‌آفرینی بازیگران خارجی، خاص آنها باشد. بر همین مبنا این دو

محقق تلاش دارند حد واسطی از درک مفهوم امنیت را بین امنیت ملی و امنیت سیستمی ارائه دهند. در این راستا، آنها سطح میانی امنیت منطقه‌ای را پیش می‌کشند. به نظر آنها، «امنیت منطقه‌ای هر دو مؤلفه ملی و جهانی را در خود دارد؛ هم وابستگی متقابل امنیتی لحاظ شده است، هم از گستردگی بیش از حد گستره امنیت اجتناب شده است. در سطح منطقه‌ای امنیت جهانی و ملی بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و بسیاری از حوادث هم در آن رخ می‌دهد ... امنیت واحدهای مجزا و فرایند مداخله قدرت‌های جهانی را تنها از طریق درک پویش‌های امنیتی منطقه‌ای می‌توان فهمید» (Buzan and Waever, 2009: 54).

در چارچوب نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای، بخش‌های عمده فرایندهای امنیتی کردن و غیرامنیتی کردن در خوشه‌های مجموعه‌های منطقه‌ای نمود پیدا می‌کند. از سوی دیگر، ویژگی‌های امنیتی در سطح منطقه‌ای پایدارند. این ویژگی‌ها در اصل خودکفا هستند نه به خاطر مستقل بودن، بلکه به این خاطر که پویشی امنیتی دارند که حتی بدون تأثیر بازیگران دیگر خود به‌خود وجود دارند (Ibid: 58). بر همین اساس سطح منطقه‌ای به‌عنوان سطح تحلیل اصلی در نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای مورد تأکید قرار می‌گیرد. بنابراین بوزان یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای را اینگونه تعریف می‌کند: «مجموعه‌ای از واحدها که در آن فرایندهای عمده امنیتی کردن و غیر امنیتی کردن یا هر دوی آنها آن اندازه در هم تنیده شده‌اند که مشکلات امنیتی نمی‌تواند جدای از یکدیگر تحلیل یا حل شود» (Ibid: 55).

ساختار بنیادین یک مجموعه امنیتی چهار متغیر دارد: مرز، که مجموعه امنیتی منطقه‌ای را از همسایگانش جدا می‌کند؛ ساختار آنارشیک، به این معنا که مجموعه امنیتی منطقه‌ای باید از دو یا چند واحد خودمختار تشکیل شده باشند؛ قطبش، که پوشش‌دهنده توزیع قدرت در میان واحدهاست؛ ساخت اجتماعی، که شامل الگوهای دوستی و دشمنی میان واحدهاست» (Ibid: 64). با وجود این چهار متغیر اصلی تشکیل‌دهنده یک مجموعه امنیتی، بوزان از یک عامل خارجی نیز به نام «نفوذ» یا «پوشش» نام می‌برد که هر چند ذاتی یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای نیست، اما می‌تواند پویش‌های درونی یک مجموعه را تحت تأثیر قرار دهد و حتی تغییراتی در آن ایجاد کند. بر پایه این نظریه، نفوذ زمانی اتفاق می‌افتد که قدرت‌های خارجی با دولتهای

تشکیل دهنده یک مجموعه امنیتی یک صف‌بندی امنیتی را تشکیل دهند. این امر به واسطه منطق توازن قوا که درون هر منطقه وجود دارد تسهیل می‌شود چرا که منطق توازن قوا برخی دولت‌ها را به سمت اتحاد و ائتلاف با قدرت‌های خارجی می‌کشاند. به نظر بوزان، شکل استاندارد مجموعه امنیتی منطقه‌ای، الگویی از رقابت، توازن قوا، و ائتلاف میان قدرت‌های اصلی منطقه است: باید به این الگو، تأثیرات نفوذ قدرت‌های خارجی را هم افزود» (Buzan and Waever, 2009: 58). این متغیر است که در مجموعه‌های نامنجم و نفوذپذیر تأثیرات زیادی بر الگوهای روابط کشورهای عضو می‌گذارد و ممکن است پوشش‌های امنیتی آن منطقه را از حالت طبیعی خود خارج کند؛ امری که در مجموعه امنیتی خاورمیانه و در زیرمجموعه خلیج فارس به وضوح شاهد آن هستیم.

از میان چهار متغیر تشکیل دهنده یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای، متغیری که از اهمیت زیادی در شکل‌دهی به الگوهای روابط یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای برخوردار است، الگوهای دوستی/دشمنی است که نه تنها بعدی سازه‌نگارانه به نظریه بوزان می‌دهد و آن را از نظریات رئالیستی متفاوت می‌سازد بلکه همان‌گونه که گفته شد، نوع الگوهای روابط حاکم بر کشورهای عضو یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای را تعیین می‌کند.

مجموعه امنیتی منطقه‌ای و الگوهای دوستی/دشمنی

بوزان معتقد است در تعریف امنیت منطقه‌ای، عنصر اصلی که باید به روابط قدرت افزوده شود، الگوی دوستی/دشمنی بین دولتهاست. منظور از دوستی این که در روابط آنها، طیفی متشکل از دوست واقعی تا انتظار حمایت یا حفاظت وجود داشته باشد. منظور از دشمنی نیز روابطی است که در آن سوءظن و هراس حاکم باشد. چیزی که این دو قطب را از یکدیگر جدا می‌سازد، فاصله وسیعی متشکل از بی‌تفاوتی و یا بی‌طرفی است که در آن دوستی و دشمنی یا به قدری ضعیف است که چندان به حساب نمی‌آید، یا به طوری به هم آمیخته که گرایش آشکاری به هیچ طرفی ندارد» (Buzan, 1999: 215). الگوهای دوستی/دشمنی درون یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای منظومه امنیتی منطقه را تحت تأثیر قرار می‌دهند، که می‌تواند

منجر به ایجاد طیفی از وابستگی امنیتی بین «خود» و «دیگران» شود (Coskun, 2008: 91). این الگوها بر پایه وابستگی متقابل امنیتی ناشی از نزدیکی جغرافیایی شکل می‌گیرند. بر این اساس، دشمنی‌های پایدار تاریخی یا وجود یک حوزه تمدنی دارای فرهنگ مشترک که برخی کشورها را درون خود تعریف می‌کند تأثیر زیادی بر ویژگی‌هایی ایجاد کننده یک مجموعه امنیتی دارند.

توازن بین دوستی / دشمنی که تعیین‌کننده یک مجموعه امنیتی است، از لحاظ ساختاری با اهمیت است و پویایی‌های مجموعه امنیتی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. دوستی / دشمنی، چنان که ما می‌بینیم، به وضوح خلاصه‌ای است برای تنوعی از روابط مجموعه‌ای عمیق و روابطی که ایستا نیستند. «دوستی‌ها و نفرت‌های تاریخی، همچنین مباحث ویژه‌ای که آغازگر درگیری یا همکاری هستند، در منظومه‌ای از ترس‌ها، تهدیدها، و دوستی‌ها که تعریف کننده مجموعه امنیتی منطقه‌ای هستند، شریک است» (Al-khalifa, 2012: 145). بوزان تأکید دارد که تأثیر الگوهای دوستی / دشمنی بر مجموعه امنیتی نیازی به موافقت یا مخالفت نقش آفرینان آن ندارد و تأثیر آن بر مجموعه امنیتی بیشتر از ایده‌های خودآگاهانه شبه سیستم مثل توازن قدرت است. به عبارتی دیگر، یک مجموعه امنیتی بدون در نظر گرفتن الگوهای دوستی / دشمنی تهی از معنا خواهد بود. به همین دلیل، آچارا معتقد است به دلیل تمرکز متوازن بر عناصر دوستی / دشمنی، مجموعه امنیتی منطقه‌ای به عنوان یک ابزار ذهنی قوی برای تقویت فهم ما از یکی از عرصه‌های مهم سیستم سیاست بین‌الملل است» (Acharya, no date: 31).

الگوهای دوستی / دشمنی از انواع موضوعات ناشی می‌گردد که نمی‌توان آنها را صرفاً با بررسی توزیع قدرت فهمید. این موضوعات امور ویژه‌ای چون اختلافات مرزی، علاقه به جمعیت‌های مرتبط از لحاظ قومی و همسویی ایدئولوژیک گرفته، تا ارتباطات مثبت یا منفی تاریخی مثل روابط یهودیان با اعراب، انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها، ویتنامی‌ها و چینی‌ها را شامل می‌گردد (Buzan, 1999: 216). دوستی‌ها و تنفرهای تاریخی، مثل موضوعات خاصی که موجب منازعه و همکاری می‌شوند در شکل‌گیری مجموعه فراگیری از ترسها، تهدیدها و دوستی‌های تعریف کننده یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای نقش ایفا می‌کنند. متغیرهای مختلفی

نظیر تاریخ، فرهنگ، مذهب و جغرافیا الگوهای دوستی/ دشمنی را تحت تأثیر قرار می‌دهند» (Buzan and Waever, 2009: 61).

بنابراین شاخصه‌های دوستی/ دشمنی را می‌توان در ۲ قالب مادی و معنوی تقسیم‌بندی نمود. در بخش مادی می‌توان به اختلافات مرزی، ادعاهای تاریخی-سرزمینی، جایگاه جغرافیای منطقه در نظام جهانی، و رقابت قدرت برای برتری‌جویی منطقه‌ای اشاره کرد. در بخش عوامل معنوی نیز می‌توان به وجود حوزه تمدنی دارای فرهنگ مشترک، تاریخ مشترک، وجود اقلیت‌های قومی یا مذهبی، وجود ایدئولوژی‌های معارض، ارتباطات مثبت یا منفی تاریخی (مثل اعراب و یهودیان، عرب و عجم، و...) اشاره داشت.

با تکیه بر این چارچوب نظری، خلیج فارس را می‌توان به‌عنوان یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای محسوب کرد، بدین مفهوم که عوامل مختلفی نوعی پیوستگی و وابستگی متقابل امنیتی بین کشورها و بازیگران منطقه ایجاد نموده است (Hashemi, 2011: 137) و منجر به شکل‌گیری الگوهای دوستی/ دشمنی خاص حاکم بر روابط کشورهای واقع در این حوزه جغرافیایی شده است. به‌همین دلیل و برای بررسی بهتر نوع الگوی روابطی که بر کشورهای واقع در این حوزه جغرافیایی قرار دارند، نیاز است در ابتدا زمینه‌های شکل‌گیری الگوهای روابط میان کشورهای این منطقه بررسی شود.

یافته‌های تحقیق

زمینه‌های شکل‌گیری الگوهای روابط در زیرمجموعه امنیتی منطقه‌ای خلیج فارس

برای بررسی نوع الگوهای روابط حاکم بر زیرمجموعه امنیتی منطقه‌ای خلیج فارس در ابتدا نیاز است زمینه‌های شکل‌دهنده به الگوهای کنش کشورهای واقع در این منطقه نسبت به یکدیگر مورد بررسی قرار گیرد. در این زمینه و بر پایه شاخص‌های مادی و معنوی تعیین‌کننده عوامل زمینه‌ساز الگوهای دوستی/ دشمنی، می‌توان از چهار زمینه اصلی که عامل اصلی شکل‌دهنده به الگوهای روابط در خلیج فارس هستند نام برد؛ هویت‌های فراملی- فروملی به‌عنوان عامل معنایی، و نفت، کشمکش برای برتری‌جویی منطقه‌ای، و عامل مداخله‌گر خارجی (پوشش) به‌عنوان عوامل مادی.

الف: هویت‌های فراملی - فروملی

یکی از مهمترین عواملی که شکل‌دهنده الگوهای رفتاری کشورها در خلیج فارس است، هویت‌های تاریخی هستند که چه در سطح فروملی و چه در سطح فراملی به‌عنوان عوامل تعیین‌کننده و تشدیدکننده رقابت‌های منطقه‌ای عمل می‌کنند. در تاریخ روابط سیاسی کشورهای خلیج فارس، تضادهای هویتی نه تنها وجود داشته است، بلکه این تضادها به‌گونه قابل توجهی در حال افزایش است (Poustin chi, 2008: 137). به‌دلیل اینکه کشورها از هویت‌های قومی و مذهبی در کشور رقیبشان به‌عنوان ابزاری برای فشار بر آنها بهره می‌برند، کشورهای منطقه نه تنها در قبال تهدیدات متعارف از سوی همسایگان احساس خطر می‌کنند، بلکه از تهدیدات ایدئولوژیکی که همسایگان از طریق نفوذ بر گروه‌های قومی و مذهبی داخلی کشورها برای یکدیگر دارند، نیز احساس ترس دارند.

اهمیت هویت به‌عنوان یکی از عوامل اصلی تعیین‌کننده الگوهای رفتاری کشورهای منطقه به اندازه‌ای است که برخی محققان حوزه مسائل بین‌الملل خلیج فارس همچون گریگوری گاس معتقدند برای فهم توازن الگوهای رقابت قدرت در خلیج فارس نباید به الگوهای رئالیستی توازن قدرت بسنده کرد بلکه می‌توان گفت که توازن قوا در خلیج فارس بیشتر متکی بر ترس‌های امنیتی رهبران سیاسی از همسایگان است. وی مدعی است که مهمترین مؤلفه در مجموعه امنیتی منطقه خلیج فارس عدم توازن قدرت نیست، بلکه برجستگی هویت‌های فراملی است. این هویت‌ها از دو طریق بر سیاست بین‌الملل خلیج فارس تأثیر می‌گذارند. نخست اینکه، کشورها از این هویت‌ها در مرزهای دیگری به‌عنوان ابزار فشار بر حکومت‌های رقیب استفاده می‌کنند. از این طریق، هویت‌های فراملی احتمال جنگ را افزایش می‌دهند؛ چرا که رهبران می‌توانند به این باور برسند که وجود اقلیت‌های مهم در کشورهای هدف می‌تواند از حمله نظامی آنها حمایت کند. دوم، این هویت‌ها از سوی رهبران به‌عنوان تهدیدی علیه امنیت رژیم‌شان تفسیر می‌شوند (Gause, 2009: 10).

ادیب‌مقدم در پژوهش خود با عنوان سیاست بین‌الملل خلیج فارس؛ نگاهی فرهنگی تلاش دارد روابط بین‌الملل در خلیج فارس را با تکیه بر نظریه انتقادی و با نگاهی هویت‌محور بررسی

کند. وی در این پژوهش، حتی وضعیت آنارشیک سیاست در خلیج فارس را نیز بیش از آنکه متأثر از تعریف رئالیستها از آنارشی بین‌المللی ببیند، بر پایه تعارضات هویتی بین هویت‌های مختلف و بین رهبران سیاسی با هویت‌های متعارض در نظر می‌گیرد (Adib-moghaddam, 2006). استفاده از سیاست هویت و تأکید بر مؤلفه‌های هویتی در تقابل با یکدیگر، در طول جنگ ۸ ساله عراق علیه ایران به‌وضوح مشهود بود. رژیم بعث عراق در طول این جنگ از هویت پان عربی برای همراهی کشورهای عرب از سیاست‌هایش استفاده کرد. ادیب‌مقدم معتقد است که این جنگ در وهله اول موضوعی فرهنگی و نبردی بین دو ایدئولوژی پان‌عربیسم عراق و اسلام‌گرایی جمهوری اسلامی ایران بود که هر دو به دنبال برتری منطقه‌ای بودند (Adib-moghaddam, 2006: 23). رژیم صدام در حمله به کویت نیز چشم کمک به‌همراهی پان عرب‌ها داشت که هم در کویت و هم در جهان عرب به پشتیبانی از حمله این کشور به کویت برخیزند. عربستان سعودی نیز تهدیدات از این ناحیه را فوری‌تر از هرگونه تهدیدی می‌داند.

استفاده از ابزار گروه‌های قومی برای فشار بر حکومت‌ها در خلیج فارس حتی در سیاست‌های منطقه‌ای ایالات متحده نیز تأثیرگذار بوده است. این کشور با حمایت از کردها در عراق و یا حمایت از قومیت‌ها در ایران از آنها به‌عنوان ابزاری در جهت فشار بر دولت‌هایی که بر خلاف منافعش حرکت می‌کنند استفاده می‌کند. عربستان سعودی نیز تلاش دارد با حمایت از گروه‌های سلفی نفوذ خود را گسترش دهد. گسترش گروه‌های سلفی و اندیشه سلفی‌گری در کل منطقه نتیجه سیاست‌های عربستان در حمایت و نشر این تفسیر از اسلام است. در رقابتی سطح پایین‌تر، شاهد رقابت قطر با عربستان در حمایت از گروه‌های اسلام‌گرا هستیم. تنش‌های زیادی در روابط عربستان سعودی و قطر وجود دارد و وجود این تنش‌ها می‌تواند به فهم این مساله کمک کند که چرا قطر از حضور نظامی آمریکا در کشورش حمایت می‌کند (Hunter, 2010: xvii). قطر تلاش دارد با حمایت از گروه‌های وابسته به اخوان المسلمین، نفوذ منطقه‌ای خود را در مقابل سلفی‌های مورد حمایت امارات و عربستان افزایش دهد.

در تحولات اخیر خاورمیانه - که از اواخر سال ۲۰۱۰ شروع شد - تأثیر هویت‌های فراملی -

فروملی بر روابط کشورهای حوزه خلیج فارس به‌خوبی قابل مشاهده است. تحولاتی که در پی خیزش‌های عربی در جهان عرب رخ داد، عرصه را برای عیان شدن رقابت‌های کشورهای این منطقه بیش از پیش مهیا کرد و طرف‌های درگیر هیچ تردیدی در ایجاد جنگ نیابتی در کشورهای سوریه، لبنان، عراق و یمن به‌خود راه نداده‌اند. به‌عنوان نمونه می‌توان به رقابت شدید ایران و عربستان در تحولات اخیر در کشورهای ذکر شده اشاره داشت.

ب: نفت

نفت تأثیر زیادی در کشمکشها و توازن قدرت در خلیج فارس دارد. دو جنگ اصلی در خلیج فارس در مناطقی رخ داده‌اند که دارای منابع غنی نفتی بوده‌اند؛ حمله عراق به استان خوزستان ایران و حمله به کویت بر سر مناقشه برای منابع نفتی روميله. نفت به‌تنهایی کشورهای عضو شورای همکاری را در مجموعه‌ای از ارتباطات سیاسی، اقتصادی و استراتژیک گره می‌زند. این بر جایگاه جهانی آنها تأثیر می‌گذارد (Al-khalifa, 2012: 138). این ماده نه تنها باعث ورود قدرتهای خارجی به منطقه می‌شود، بلکه همچنین اختلافات مرزی-سرزمینی در نواحی نفت‌خیز معمولاً باعث ایجاد مناقشه بین دو طرف درگیری می‌شود. از سوی دیگر، درآمدهای حاصل از نفت این توان را به کشورهای نفتی می‌بخشد که سطح بالایی از تسلیحات نظامی خریداری کنند و به تسلیحات روز دنیا مجهز شوند. این امر فضای نظامی‌گری در منطقه را تقویت می‌کند و در کنار رقابتهایی که در منطقه وجود دارد، فضا را برای درگیری‌های نظامی فراهم می‌سازد.

نفت در خلیج فارس در بسیاری مواقع عامل رقابت بوده است تا همکاری. این ماده در بسیاری برهه‌ها - به‌ویژه پس از وقوع انقلاب اسلامی در ایران - به‌عنوان عاملی برای رقابت بین ایران و عربستان و ابزاری برای قدرت‌نمایی عربستان در برابر ایران عمل کرده است. سیاست نفتی عربستان در اوپک، حمایت از سطح تولید بالای نفت است که منجر به کاهش قیمت ناگهانی نفت و فرآورده‌های نفتی در سطح جهانی می‌شود. اما بسیاری از کشورهای کمتر مرفه عضو اوپک مثل ایران، عراق، ونزوئلا، الجزایر و لیبی به‌دنبال کنترل قیمت نفت از

طریق سخت‌گیری در سهمیه‌بندی تولید نفت، و در عوض، بالا نگه داشتن قیمت نفت در سطح جهانی هستند (Kamrava, 2011: 197). به عبارتی دیگر، عربستان سیاست «سهم بازار» را در پیش می‌گیرد و کشورهای مثل ایران و عراق سیاست «حفظ قیمت» را در اوپک پیگیری می‌کنند. تشدید رقابت منطقه‌ای عربستان با ایران و جنگ نیابتی میان دو کشور که در سالهای اخیر رخ داده است، در طول دوران تحریم‌های نفتی علیه ایران موجب شد عربستان سعودی برای جبران حذف نفت ایران از بازار انرژی جهانی، سیاست افزایش تولید را در پیش بگیرد و جایگاه ایران را در بازار انرژی جهانی بگیرد (Adami & Pouresmaeili, 2012: 166). این سیاست پس از توافق هسته‌ای ایران و گروه ۵+۱ نیز همچنان ادامه دارد و باعث افت شدید قیمت نفت به زیر ۵۰ دلار در ماه‌های اخیر شده است به گونه‌ای که درآمدهای نفتی ایران به یک سوم سالهای اخیر کاهش یافته است.

بنابراین باید گفت، نفت هر چند از این ظرفیت برخوردار است که عامل همکاری‌بخش کشورهای منطقه باشد، اما به دلیل ساختار خاص این زیرمجموعه منطقه‌ای - که بازتولیدکننده رقابتها، تنشها و معمای امنیت است - باعث شده این عامل همکاری‌بخش به‌عنوان عاملی در جهت گسترش رقابتها تبدیل شود.

ج: رقابت برای کسب برتری منطقه‌ای

یکی از ویژگی‌های سیاست بین‌الملل در خلیج فارس، وجود رقابتی آشکار بین ایران، عراق و عربستان برای کسب برتری منطقه‌ای یا جلوگیری از برتری جویی رقیب بوده است - البته عراق پس از حمله سال ۲۰۰۳ آمریکا به این کشور درگیر بحران‌های داخلی است و از چرخه رقابت‌های منطقه‌ای کنار رفته است به گونه‌ای که سایه تجزیه‌طلبی گروه‌های قومی و مذهبی به‌ویژه از سوی کردها بر سر این کشور سنگینی می‌کند. در پی چنین سلطه‌طلبی‌های منطقه‌ای بود که هژمونی‌طلبی صدام حسین منجر به سه جنگ منطقه‌ای در خلیج فارس شد و در هر سه جنگ به نوعی ایران و عربستان نیز در موضع‌گیری له یا علیه دیگری نقش مستقیم یا غیرمستقیم داشته‌اند. در کنار این سه کشور، آمریکا نیز به دلیل اهمیت بالای ژئواستراتژیکی و

ژئواکونومیکی خلیج فارس، و به دنبال برتری طلبی در نظام بین‌الملل پس از پایان جنگ سرد، کسب موقعیت هژمونی در خلیج فارس را در دستور کار خود قرار داده است. وجود ترس‌های امنیتی کشورهای منطقه نسبت به یکدیگر و جاه‌طلبی‌های منطقه‌ای برخی رهبران سیاسی این زمینه را ایجاد کرده است که نگاه تهدید محور در دستور کار کشورهای این منطقه قرار گیرد و برای رفع این نقیصه امنیتی، به دنبال حداکثرسازی قدرت خود بروند. اما با توجه به تفاوت دیدگاه کشورهای منطقه نسبت به نظم منطقه‌ای (به‌ویژه بین سه قدرت ایران، عراق و عربستان) و تفاوت در ادراک از تهدید و منابع تهدید، راهبردهای این کشورها برای رسیدن به برتری منطقه‌ای و یا ممانعت از برتری طلبی رقبا نیز متفاوت است؛ هرچند همه آنها از الگوی رفتاری مشابهی پیروی می‌کنند. با این وجود، اما رقابت برای کسب برتری منطقه‌ای باعث شده سیاست امنیتی در این منطقه زیربنای همه رفتارهای سیاست خارجی کشورهای منطقه باشد. حضور آمریکا و تلاش برای برتری منطقه‌ای از سوی این کشور نیز بر دامنه این رقابت‌ها و ترس‌ها افزوده است.

د: پوشش خارجی

یکی از ویژگی‌های بارز یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای، حضور عاملی خارجی در یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای است که بری بوزان از آن تحت عنوان «پوشش» نام می‌برد. پوشش می‌تواند پوشش‌های امنیتی یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای را از شکل طبیعی خود خارج کند و حتی دگرگون سازد. بنابراین پوشش از اهمیت بالایی در محاسبات رفتاری یک مجموعه امنیتی برخوردار است. خلیج فارس نیز از این مقوله مستثنی نیست و به شدت تحت تأثیر نفوذ عامل خارجی قرار دارد. بر همین اساس می‌توان گفت یکی از ویژگی‌های این زیرمجموعه تأثیرپذیری بالای آن از سیستم بین‌الملل است. پیوند ساختاری نظام بین‌الملل با خلیج فارس، الگوهای رفتاری طبیعی این زیرمجموعه را تحت تأثیر خود قرار داده و باعث تشدید رقابت‌های موجود شده است.

در یک سیستم جهانی تک‌قطبی، ساختار مجموعه زیرمنطقه‌ای به صورت اجتناب‌ناپذیری

حول موقعیت هژمونیک قدرت برتر شکل می‌گیرد. بر همین اساس، عامل اصلی پوشش در خلیج فارس، ایالات متحده آمریکا است که از بعد از حمله نیروهای ائتلاف برای بیرون راندن نیروهای عراقی از کویت در اوایل دهه ۱۹۹۰ به صورتی پایدار و مستقیم در منطقه حضور دارد. در حوزه خلیج فارس، روابط بین واحدهای آن فاقد انسجام ساختاری است. آمریکا به عنوان قدرت مداخله‌گر نقش بسیاری در پوشش‌های منطقه‌ای داشته و عملاً فرایندهای امنیتی آن را شکل می‌دهد. حمله به عراق و اشغال این کشور و تهدید ایران مهمترین شاخصه چنین موضوعی است» (Ghasemi, 2013: 316). اهمیت ژئواکونومیکی و ژئوپلیتیکی خلیج فارس همواره ابرقدرت‌ها را به سمت این منطقه کشانده است. بنابراین باید گفت که «منافع استراتژیک ایالات متحده در منطقه مستقیماً مربوط به حفظ هژمونی جهانی آن است: نفت، آزادی کشتی‌رانی، تروریسم، و سلاح‌های کشتار جمعی مهمترین دغدغه‌های امنیتی آمریکا در خلیج فارس است». بر همین اساس می‌توان گفت، راهبرد کلان امنیتی ایالات متحده از ابتدای حضور مؤثر خود در منطقه، حفظ توزیع قدرت موجود همراه با افزایش توان تأثیرگذاری خویش برای کاهش وضعیت بحرانی این منطقه به منظور حفظ برتری نسبی خود بوده است» (Emamjomezadeh and Toyserkani, 2008: 49). به همین دلیل، آمریکا حضور گسترده نظامی در خلیج فارس دارد. «پایگاه پنجم دریایی این کشور در بحرین قرار دارد، دو پایگاه نظامی در کویت و دو پایگاه نظامی دیگر در عمان دارد. به علاوه، یک پایگاه هوایی، انبار اسلحه و دفتر فرماندهی مرکزی منطقه‌ای آمریکا در قطر قرار دارد. همچنین، بحرین و کویت مهمترین متحدان غیرعضوی ناتوی ایالات متحده هستند» (Abdul ghafar, 2012: 14).

نمودهای عینی کشمکش‌های امنیتی در زیرمجموعه امنیتی منطقه‌ای خلیج فارس

با تکیه بر این مؤلفه‌های مادی و معنوی به عنوان عوامل اصلی تعیین‌کننده الگوهای دوستی/دشمنی در خلیج فارس، می‌توان چالش‌های موجود در روابط کشورهای منطقه خلیج فارس را به صورت عینی، در قالب دو زیر عنوان «اختلافات مرزی-سرزمینی» و «نگاه‌های متفاوت به امنیت و نظم منطقه‌ای در طرف ایرانی و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس» تقسیم

بندی و بررسی کرد. وجود هویت‌های فراملی در منطقه همراه با رقابت‌ها برای کسب برتری منطقه‌ای بین سه قدرت اصلی ایران، عراق و عربستان در کنار حضور مستقیم ایالات متحده در منطقه از یک‌سو، و وجود نفت به‌عنوان منبع اصلی تولید ناخالص ملی کشورها از سوی دیگر هم اختلافات مرزی- سرزمینی بین کشورها را همیشه زنده نگه داشته و تشدید می‌کند، هم بر توازن قدرت منطقه‌ای و الگوهای دوستی/ دشمنی تأثیرگذار است و هم باعث نوع نگاه متفاوت ایران و شورای همکاری خلیج فارس نسبت به نظم منطقه و حضور یا عدم حضور کشورهای خارجی در سیستم امنیتی خلیج فارس می‌شود.

الف: اختلافات مرزی- سرزمینی

مرزهای بین‌المللی به‌لحاظ تبعاتی که برای امنیت داخلی و خارجی کشورها دارند، از عوامل مهم تعیین‌کننده روابط مسالمت‌آمیز و یا به عکس، مخاصمه‌جویانه بین آنان به‌شمار خواهد آمد. در منطقه خلیج فارس که از منابع غنی نفت و گاز بهره‌مند است، علاوه بر مسائل اقتصادی ناشی از این منابع، تجمع اقوام و مذاهب گوناگون نیز موجب حاد شدن مشکلات ارضی می‌شود (Rowshandel and Saifzadeh, 2003: 56). جعفری ولدانی در کتاب «کانون‌های بحران در خلیج فارس» اشاره می‌کند که «در خلیج فارس، مناطق بسیاری وجود دارند که می‌توان از آنها به‌عنوان کانون‌های بحران نام برد. برخی از این مناطق عبارتند از: اروند رود، خوزستان، کویت، جزایر ورهبه، بوبیان، ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک، حالول، حواری، فارو، ام‌المرادم، واحه بوریمی، منطقه ذهاراب و... برخی از این مناطق در گذشته، زمینه‌های بروز جنگ، مناقشه و بحران در روابط کشورهای منطقه را فراهم آورده‌اند» (Jafari valdani, 1992: 11). در این زمینه، مجتهدزاده معتقد است اختلافات سرزمینی زیادی در منطقه خلیج فارس وجود دارند که به‌طور کلی می‌توان آنها را به دو قسمت تقسیم کرد: اختلافات سرزمینی میان اعراب؛ و اختلافات سرزمینی میان اعراب و ایران. در خصوص دسته اول این موارد در خور توجهند: اختلافات سرزمینی میان عراق و کویت که در حال حاضر حل شده فرض می‌شوند؛ اختلافات کویت و عربستان سعودی بر سر جزایر قارو و ام‌المرادم؛ اختلاف

عربستان سعودی و قطر بر سر نواحی مرزی فی مابین؛ اختلافات قطر و بحرین بر سر مجمع‌الجزایر حواری؛ اختلاف عربستان سعودی و امارات متحده عربی (ابوظیبی) بر سر مناطق بوریمی و لیوا؛ و مشکلات حل نشده امارات متحده عربی و عمان بر سر نواحی منطقه دیبا. دسته دوم، دو اختلاف اصلی سرزمینی میان ایران و دولت‌های عربی منطقه وجود دارد: اختلاف مرزی ایران-عراق و موضوع ادعاهای امارات متحده عربی نسبت به ابوموسی و دو تنب (Mojtahedzadeh, 2001: 12-13).

با توجه به مؤلفه‌های تعیین‌کننده الگوهای دوستی / دشمنی در منطقه، می‌توان گفت اختلافات سرزمینی-مرزی هم متأثر از وجود نفت در نواحی مورد اختلاف است و هم متأثر از هویت‌هایی که به‌عنوان اقلیت‌های قومی یا مذهبی در دو سوی مرزها یا سرزمین‌های مورد اختلاف وجود دارند. در این رابطه کامروا بر این اعتقاد است که، تاریخی از اختلافات سرزمینی، که اغلب با ظهور دولت‌های مدرن و وجود تفاوت‌های فرهنگی-تاریخی و اختلافات زبانی تقویت شده‌اند، باعث ایجاد بی‌اعتمادی، سوءظن، و رنجش بین ایران از یک طرف و دیگر همسایگان عربش از سوی دیگر شده است (Kamrava, 2011: 205). هدف اصلی از دامن زدن به این اختلاف‌ها نیز بیشتر در قالب رقابت‌ها برای کسب برتری منطقه‌ای و یا جلوگیری از تسلط منطقه‌ای کشور رقیب از سوی قدرت‌های برتر این زیرمجموعه قابل تفسیر است.

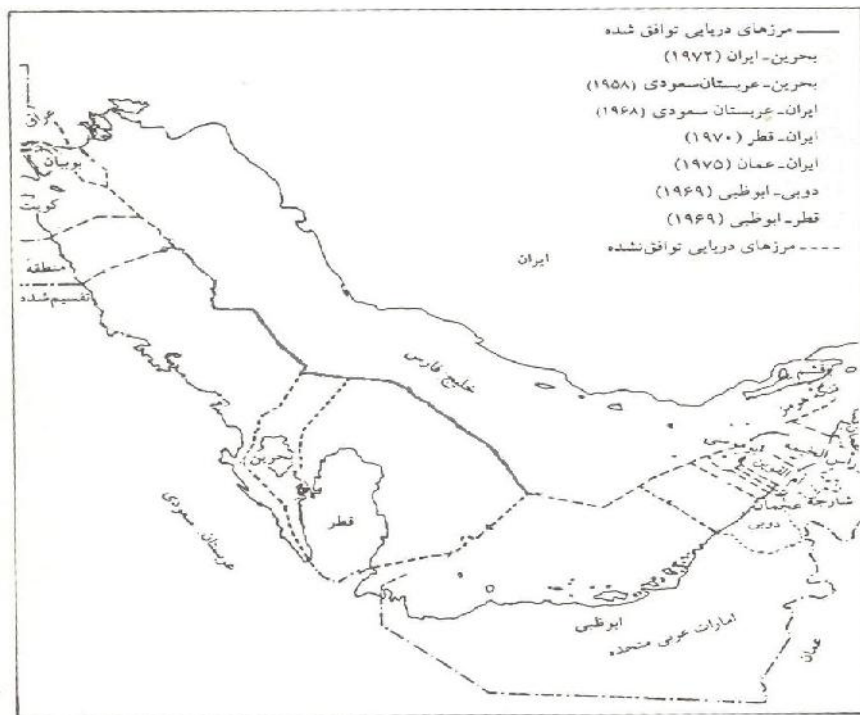
اختلافات مرزی و حتی سرزمینی زیادی بین کشورهای عربی منطقه با یکدیگر وجود دارد. عربستان نسبت به دو سوم سرزمین امارات عربی متحده ادعا دارد. ادعاهای آن کشور، مناطق نفت‌خیز و آباد امارات عربی متحده مانند بوریمی، العین، لیوا، ظفره، زراره و خورالعید را در بر می‌گیرد. هر چند دو کشور در ۱۹۷۴ بر سر برخی مناطق مورد اختلاف به توافق رسیدند، ولی گزارش‌های بعدی گویای دنباله داشتن اختلاف‌ها و ادعاهای سرزمینی دیرپا میان دو کشور است (Jafari valdani, 2010: 76). اختلافات امارات عربی متحده با عمان نیز از دیگر اختلاف‌های مرزی و سرزمینی بین کشورهای عربی است. این اختلاف‌ها بر سر شبه جزیره مسندم و واحه بوریمی است. شبه جزیره مسندم به علت همسایگی با تنگه هرمز،

اهمیت استراتژیک دارد. گذشته از آن، پیدا شدن نفت در این منطقه بر اهمیت آن افزوده و به اختلاف‌های امارات عربی متحده با عمان دامن زده است (Ibid: 74). امارات عربی متحده با قطر نیز در برخی نواحی اختلاف‌های مرزی دارد. یکی از مهمترین این اختلاف‌ها، اختلاف بر سر مرزهای دریایی و حوزه نفتی «بوندوق» است. این حوزه نفتی میان جزیره داس، مرکز صدور نفت ابوظبی، و جزیره شراعوه واقع شده است. با کشف نفت به میزان تجاری در حوزه بوندوق، هر دو کشور نسبت به آن ادعای ارضی دارند (Ibid, 2010: 82).

یکی دیگر از موارد اختلاف مرزی بین کشورهای حوزه خلیج فارس مربوط به اختلافات مرزی عربستان و قطر می‌باشد. ابولخفوس، منطقه‌ای است که مورد مناقشه دو کشور از سال ۱۹۶۵ بوده است. بعد از یادداشت تفاهمی که میان دو کشور امضا گردید حدود مرزی بین دو کشور مشخص گردید. اما در آگوست ۱۹۹۲ بحران در این منطقه به صورت برخورد مسلحانه درآمد. مناقشه مرزی دیگری که موجب اختلاف دو کشور شده است، جزیره حالول است (Ebrahimi far, 2002: 28). همچنین، مناقشه‌ای بین بحرین و قطر بر سر جزایر حواری و زباره وجود دارد (Ebrahimi far, 2002: 32). دامن زدن به اختلاف تفسیر امارات عربی متحده با ایران بر سر جزایر سه‌گانه تنب‌ها و ابوموسی نیز هم در چارچوبی هویتی تقابلی هویت‌های عرب و عجم و هم در قالب تلاش برای مهار هژمونی‌طلبی ایران و تلاش برای دامن زدن به ایران هراسی قابل درک می‌باشد.

اهمیت اختلافات مرزی- سرزمینی در خلیج فارس به اندازه‌ای است که تاکنون دو جنگ بزرگ منطقه‌ای را به دنبال داشته است. این چالش به وضعیت ژئوپلیتیکی خاص عراق در خلیج فارس مربوط می‌شود. این کشور که در میان کشورهای حوزه خلیج فارس از کمترین مرز دریایی برخوردار است، از یک معضل ژئوپلیتیکی در دسترسی به آبهای آزاد رنج می‌برد. از این رو، گسترش خط ساحلی و دسترسی مناسب به آبهای ساحلی خلیج فارس [در دوران حاکمیت حزب بعث] از اهداف راهبردی عراق بوده است که این مهم از طریق پیوست خوزستان ایران به عراق، حاکمیت انحصاری بر اروندرود، در اختیار داشتن کویت یا دست‌کم حاکمیت بر دو جزیره ورهبه و بوبیان امکان‌پذیر است (Kaviani rad and Chamran, 2012:)

122). در این راستا، عراق برای بهبود بخشیدن به وضعیت جغرافیایی خود در خلیج فارس و یا رفع تنگنای ژئوپلیتیکی، همواره خواستار الحاق کامل کویت یا بخش‌هایی از آن به خاک خود بوده است (Jafari valdani, 2010: 45). این ادعاها منجر به حمله عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ م. شد. مهمترین بهانه عراق برای ضمیمه کردن کویت به خاک خود، عدم دسترسی آزادانه این کشور به خلیج فارس بود (Ibid: 180).



نقشه شماره ۱: مرزهای تعیین نشده در خلیج فارس (Mojtahedzadeh, 1993: 69)

ب: تعارض دیدگاه‌ها بر سر نظام امنیتی سیستم منطقه‌ای خلیج فارس

یکی از مشکلاتی که زیرمجموعه خلیج فارس از آن رنج می‌برد و باعث شده است معضله امنیت همچنان دستور کار اصلی سیاست خارجی کشورهای این منطقه باشد این است که کشورهای منطقه دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به نظام امنیتی مناسب برای این منطقه دارند. هر یک از سه کشور ایران، عراق (تا پیش از سرنگونی صدام حسین) و عربستان دستور کارهای خاص خود را برای نظم منطقه‌ای دارند. همین امر رقابت‌ها و کشمکش‌های منطقه‌ای را افزایش داده است به گونه‌ای که تلاش برای کسب هژمونی منطقه‌ای از سوی عراق منجر به سه جنگ بزرگ در این منطقه شده است. سلطه‌طلبی صدام همراه با دیدگاه امنیتی عربستان، که متکی بر هم پیمانی با آمریکا است، حضور پایدار ایالات متحده در خلیج فارس را به دنبال داشته است. همین امر به دور باطلی از اختلاف دیدگاه بین کشورهای منطقه برای نظم مطلوب منطقه‌ای انجامیده است. این امر به ویژه در طرف ایرانی از یک سو، و طرف عربی از سوی دیگر بیشتر مشهود است.

بر این پایه می‌توان گفت، یکی از چالش‌های اساسی که در نحوه برخورد کشورهای منطقه با مسائل امنیتی منطقه تأثیرگذار است و به ساختارهای ادراکی آنها بر می‌گردد، تفاوت دیدگاه در نحوه تأمین امنیت منطقه در دو طرف ایرانی و عربی است. ایران طرفدار یک سیستم امنیتی پایدار و بومی است که در آن نقش مؤثری ایفا می‌کند، در حالی که عربستان سعودی [و باقی کشورهای عضو شورای همکاری] به دنبال این هستند که ایالات متحده فعالانه درگیر و متعهد به ترتیبات امنیتی منطقه‌ای باشد (Kamrava, 2011: 6). رهبران ایران بر این باورند که باید قدرت‌های فرامنطقه‌ای از خلیج فارس خارج شوند و یک نظام امنیت دسته‌جمعی و با مشارکت و همکاری تمام کشورهای حاشیه خلیج فارس ایجاد شود (Asadi, 2009: 132). از نظر ایران تهدید حضور نیروهای خارجی بعد از سرنگونی حکومت طالبان و صدام حسین در پی حمله آمریکا، بیشتر شده است. ایران احساس می‌کند با کمربندی امنیتی از جانب آمریکا در کشورهای اقماری، از کویت و عراق تا ترکیه، افغانستان، ازبکستان، و آذربایجان محاصره شده است. حضور بیشتر آمریکا

در منطقه ترس‌های امنیتی ایران را تشدید می‌کند. بر همین پایه نگاه ایران به سیستم امنیتی منطقه‌ای نگاهی درون منطقه‌ای است. ایران امنیت مشترک تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان انرژی و رعایت امنیت متقابل را شرط امنیت خلیج فارس می‌داند و آن را از یک سو محصول روابط متقابل همسایگان و در چارچوب امنیت دسته‌جمعی و از سوی دیگر، محصول روابط با دیگر بازیگران بین‌المللی و به‌ویژه کشورهای صنعتی قلمداد می‌کند (Mousavi, 2007: 853-854).

اما بر خلاف ایران که نگاهی درون منطقه‌ای به مسائل امنیتی منطقه دارد، به دلیل نوع خاص الگوهای رفتاری و فهم بازیگران از تهدیدات و دخالت مستقیم عامل خارجی، عربستان همواره نگاهی برون منطقه‌ای به تأمین امنیت خود داشته است. به همین دلیل این کشور از ابتدا امنیت خود را با تکیه بر قدرت‌های خارجی استوار کرده است. عربستان سعودی به دنبال ممانعت از ایجاد هژمونی منطقه‌ای و تقویت قوای نظامی اش برای حفظ موازنه قوا از طریق اتحادیه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی است (Gause, 2011: 169-170). تحولات پس از خیزش‌های عربی اما این نگاه عربستان را تا اندازه زیادی تعدیل کرده و موجب شده است این کشور نقش فعالی در مدیریت تحولات منطقه‌ای برای خود تعریف کند. تحولات پس از خیزش‌های عربی، توافق هسته‌ای آمریکا با ایران و تلاش آمریکا در جهت کاهش حضور مستقیم در خاورمیانه باعث شده است عربستان از اتکای امنیتی صرف به آمریکا بکاهد و سیاست فعال منطقه‌ای را در پیش گیرد. هدف مهم سیاست منطقه‌ای عربستان حفظ امنیت رژیم در مقابله با تهدیدات متعارف نظامی و چالش‌هایی است که از سوی ایدئولوژی‌های فراملی اقتدار و ثبات سیاسی سیاست‌های داخلی رژیم سعودی را تهدید می‌کند. این هدف موجب شده است سیاست منطقه‌ای عربستان در قبال تغییراتی که در پی خیزش‌های عربی در خاورمیانه شکل گرفت، تغییر کند و رویکردی فعال و نظامی به‌خود بگیرد (Ezz, 2016: 2). در پی این سیاست، عربستان اعتراضات مردمی در بحرین را با اعزام نیروی نظامی سرکوب کرد، در سوریه از مخالفان بشار اسد حمایت‌های کلان مالی، تسلیحاتی و سیاسی می‌کند و در یمن دست به حمله گسترده نظامی زده است.

دیگر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس (به‌استثنای کشور عمان) نیز در تعریف نظم امنیتی مطلوب منطقه‌ای رویه عربستان سعودی را دنبال می‌کنند. این کشورها همواره به ایران به‌عنوان بازیگر توسعه‌طلب و تهدید کننده امنیت منطقه نگاه کرده و به‌همین دلیل به ایران اعتماد نداشته‌اند. آنان نسبت به قدرت فزاینده نیروی نظامی ایران در زمان شاه نگران بودند و بعد از انقلاب نیز موضوع صدور انقلاب اسلامی را به‌منزله توسعه‌طلبی جدید قلمداد کردند (Rosemary, 1993: 19). در تحولات پس از خیزش‌های عربی نیز با اتهام گسترش طلبی شیعی در جهان عرب، ایران را خطر بزرگی برای امنیت خود تلقی می‌کنند. مهمترین مؤلفه‌های تهدید ایران در چهار حوزه ایدئولوژی انقلابی، قابلیت‌های نظامی، مقاصد نظامی در برنامه هسته‌ای و تحریک اقلیت‌های شیعی در دولتهای عضو شورای همکاری خلیج فارس دیده می‌شود (Dehghani firozabadi and noori, 2012: 21). در چنین وضعی، معمولاً کشورهای آماج (ایران) می‌کوشند با اقدامات یک‌جانبه نظیر دستیابی به تسلیحاتی قدرتمندتر و ایجاد توازن تهدید، امنیت خود را به حداکثر برسانند که این خود موجب افزایش نگرانی، احساس امنیت کمتر و فرسایش امنیت در دیگر بخش‌ها خواهد شد (Mousavi, 2007: 852). همین امر باعث پیوند امنیت منطقه به امنیت جهانی با دعوت کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس از عامل خارجی و به‌ویژه آمریکا برای حضور در منطقه و تأمین امنیت آنها شده است.

تجزیه تحلیل

از تجزیه و تحلیل مباحث مطرح شده در این مقاله می‌توان به این جمع‌بندی رسید که، برای فهم الگوهای روابط در میان کشورهای واقع در حوزه خلیج فارس در چارچوب یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای باید بر دو بخش عوامل زمینه‌ساز الگوها و نمودهای چنین الگوهایی تأکید کرد که خود به دو بخش عوامل معنوی و عوامل مادی تقسیم می‌شوند. در بخش عوامل زمینه‌ساز معنایی باید بر هویت‌های فراملی - فراملی تأکید کرد که شامل هویت‌های مذهبی مانند هویت‌های سنی و شیعی و هویت‌های قومی شامل هویت‌های

کردی، عربی، ایرانی می‌شود. در بخش عوامل زمینه‌ساز مادی نیز بر نفت، کشمکش برای برتری جویی منطقه‌ای، و حضور عامل مداخله‌گر خارجی (پوشش) تأکید می‌شود. همچنین آن که، به دلیل نوع ساختار امنیتی این زیرمجموعه منطقه‌ای (وجود دولت‌های رانتیر و مستبد و نبود یک سیستم نظم منطقه‌ای برای مدیریت بحران‌های منطقه‌ای) و به دلیل اهمیت آن در چارچوب ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی قدرت جهانی، معمای امنیت در خلیج فارس شکل پیچیده‌ای به خود گرفته و رقابت به الگوی غالب روابط کشورهای این منطقه تبدیل شده است. در چنین فضایی کشورها تمام تلاش خود را برای برتری جویی منطقه‌ای و یا جلوگیری از برتری جویی دیگران به کار می‌برند و در این راستا از هویت‌های فراملی-فراملی به عنوان عاملی برای فشار بر رقبا بهره می‌برند. درآمدهای سرشار نفتی نیز امکانات و ابزارهای لازم جهت تداوم این فضای رقابت‌آمیز را فراهم می‌کند. در این چارچوب رقابتی، برخی کشورهای منطقه (کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس) از عامل خارجی به عنوان یک متحد و وزنه‌ای در برابر تهدیدات امنیتی رقبا (ایران و عراق) کمک می‌گیرند و فضای مناسبی برای حضور قوی عامل خارجی (آمریکا و برخی کشورهای اروپایی) فراهم می‌کنند. از برآیند این متغیرها و فاکتورها، شاهد تسلط الگوی رقابت/ (گاه) دشمنی بر روابط کشورهای واقع در این زیرمجموعه امنیتی منطقه‌ای هستیم که وجود اختلاف‌های سرزمینی و مرزی، و تقابل دیدگاه‌ها برای نظم مطلوب منطقه‌ای بین کشورهای این منطقه به عنوان نمودهای عینی چنین الگوهای روابطی به‌شمار می‌آید.

نتیجه‌گیری

بررسی الگوهای روابط در میان کشورهای واقع در منطقه خلیج فارس به دلیل جایگاه ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی این منطقه در ساختار قدرت جهانی از اهمیت بالایی برخوردار است. فهم این الگوهای روابط نه تنها به درک درست از ساختار امنیتی این منطقه می‌انجامد، بلکه می‌تواند به فهم ما در درک رفتار سیاست خارجی کشورهای این منطقه کمک کند. بنابراین برای فهم بهتر این الگوها و بررسی چارچوب‌مند آن نیاز به ابزار

تحلیلی مناسبی است که علاوه بر این که کشورهای واقع در این منطقه را در قالب یک مجموعه در نظر بگیرد، بتواند به‌خوبی از عهده تبیین نوع الگوهایی که بر روابط کشورهای این منطقه حاکم است بر آید. نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای که توسط بوزان و آل‌ویور ساخت‌بندی شده است، می‌تواند ابزار مناسبی برای این منظور باشد. تأکید بر مؤلفه دوستی/دشمنی در نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای برای فهم الگوهای روابط از اهمیت بالایی برخوردار است و عاملی است که شکل الگوهای روابط را تعیین می‌کند. به‌عبارتی دیگر، به‌دلیل زمینه‌مند و ساخت‌مند بودن الگوهای دوستی/دشمنی در یک مجموعه امنیتی، الگوهای روابط کشورها تحت تأثیر چنین الگوهای زمینه‌مند و ساخت‌مندی قرار دارد. به‌همین دلیل، الگوهای دوستی/دشمنی را می‌توان در دو قالب معنوی و مادی تقسیم‌بندی کرد که در بخش معنایی می‌توان به مؤلفه‌های تاریخی، فرهنگی، قومی و مذهبی اشاره داشت و در بخش مادی اختلافات سرزمینی، رقابت قدرت، دخالت عامل خارجی را در نظر گرفت. با تکیه بر چنین چارچوبی، در این مقاله سعی شد چارچوبی ساخت‌مند از الگوهای روابط میان کشورهای واقع در حوزه خلیج فارس بر پایه نظریه مجموعه امنیتی ارائه شود که از تجزیه و تحلیل مؤلفه‌های تأثیرگذار در روابط کشورهای این منطقه با یکدیگر این نتیجه حاصل شد که الگوی غالب روابط کشورها در منطقه خلیج فارس الگوی رقابت/گها (گها) دشمنی است.

تحولات اخیر جهان عرب که از اواخر سال ۲۰۱۰ شروع شد نیز باعث فعال شدن بیش از پیش گسل‌های کشمکش‌زا بین کشورهای واقع در منطقه خلیج فارس شده و گذار الگوهای رقابت به سمت الگوی دشمنی بین ایران و عربستان را به‌دنبال داشته است؛ به‌گونه‌ای که شاهد نوعی جنگ نیابتی این دو کشور در عراق، سوریه، و یمن هستیم. از سوی دیگر، به‌دلیل گذار الگوهای روابط از رقابت به دشمنی، فضا برای دخالت بیش از پیش قدرت‌های فرامنطقه‌ای به‌عنوان عامل نفوذی بازتر شده است؛ امری که معضل نبود یک سیستم مدیریت نظم منطقه‌ای و عدم اجماع در مورد آن را تشدید کرده است. در این شرایط، هویت‌ها به عاملی اصلی برای تشدید دشمنی‌ها تبدیل شده و بحث عرب-عجم و

شیعی- سنی به صورت نقطه ثقل رقابت‌های راهبردی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و در رأس آنها عربستان، با ایران در آمده که دامنه آن به دیگر زیرمجموعه‌های منطقه‌ای در خاورمیانه و به‌ویژه زیرمجموعه شامات نیز کشیده شده است.

قدردانی

نگارندگان بر خود لازم می‌دانند از مشاوره‌های دکتر گری گوری گاس استاد امور بین‌الملل و رییس دپارتمان امور بین‌الملل مدرسه دولت و خدمات عمومی دانشگاه تگزاس، و دکتر مهران کامروا استاد و مدیر مرکز مطالعات بین‌المللی و منطقه‌ای در مدرسه خدمات خارجی دانشگاه جورج تاون شعبه قطر، که با گشاده‌رویی برخی منابع لاتین مورد نیاز در این پژوهش را بی‌هیچ‌گونه چشم‌داشتی در اختیار گذاشتند، کمال تشکر و قدردانی را داشته باشد.

References

1. Abdul ghafar, Muhammad, (2012), Regional and international strategy for gulf security: A Perspective on the Driving Forces of Strategic Conflict and the Regional Response, Bahrain Center for Strategic, International and Energy Studies, december.
2. Adami, Ali, Pouresmaeili, Najmieh, (2012), Saudi Arabia and iran: the Islamic awakening case, Iranian Review of Foreign Affairs, Vol. 3, No. 4, Pp. 153-178.
3. Adib-moghaddam, Arshin, (2006), The international politics of the Persian gulf; a cultural genealogy, routledge studies in middle eastern politics. www.ebookstore.tandf.co.uk
4. Al-khalifa, Talal mohammed, (2012), The gulf and southeast asia: regional security complex and regional security community. A comparative study. To the University of Exeter as a dissertation for the Degree of Doctor of Philosophy in the Institute of Arab and Islamic Studies.
5. Amitav, Acharya (no date), Regional security complex in the third world: stability and collaboration, department of political science national university of Singapore, curriculum paper. Achieve at <http://www.amitavacharya.com/?q=content/regional-security-complexes>
6. Asadi, ali akbar, (2009), Regional policy of Saudi Arabia and national security of the Islamic Republic of Iran, the journal of defenc policy, Vvol. 7, No. 68 [In Persian].
7. Buzan barry, Waever, Ole, (2009), Region and powers, translate by Rahman ghahramanpoor, Tehran, Institute for Strategic Studies [In Persian].
8. Buzan, barry (1999), People, States and Fear, translate by Institute for Strategic Studies, Tehran, Institute for Strategic Studies [In Persian].
9. Co kun, B. B., (2008), Regionalism and Securitization: The Case of the Middle East” .In Harders, C. & Legrenzi, M. (Eds). Beyond Regionalism: Regional Cooperation, Regionalism and Regionalization in the Middle East. Ashgate Publishing Company.
10. Dehghani Firooz Abadi Sayyed Jalal, Noori Vahid, (2012), Analysis of the interactions of the Islamic Republic of Iran and the Persian Gulf Cooperation Council, (2005-2012), International Relations Research Quarterly, Vol.1, No. 5, Fall [In Persian].
11. Ebrahimi Far, Tahereh, (2002), Confidence-building patterns in the Persian Gulf, Tehran, institute for political & international studies [In Persian].
12. Emam Jomezadeh Sayyed Javad; Toyserkani, Mojtaba, (2008), Logic and strategies on macro security in the Persian Gulf, Political knowledge, Vol. 4, Spring and Summer [In Persian].
13. Ezz, Moustafa, (2016), After the Arab Spring: The Security, Stability and

- Geopolitics of Saudi Arabia and the Middle East, *Liberated Arts: a journal for undergraduate research*: Vol. 2: Iss. 1.
14. Gause, III, F. Gregory, (2011), Saudi Arabia's regional security strategy, In kamrava mehran. *International politics of the Persian gulf*, new York, Syracuse university press.
 15. Gause, III, F. Gregory, (2009), Book of review: *The International Relations of the Persian Gulf (The Persian Gulf as a security region)*, Cambridge University Press.
 16. Ghasemi farhad, (2013), *Theories of international relations: the theoretical foundations of the international order and regulations*, Tehran, mizan publication [In Persian].
 17. Hashemi, fatemeh, (2011), Sustainable security in the Persian Gulf, the barriers and mechanisms, the *International quarterly of Geopolitics*, vol 7, No.1, Spring [in Persian].
 18. Hunter, Robert. E, (2010), *Building security in the Persian gulf*, RAND corporation. At: www.rand.org.
 19. Jafari Valdani, Asghar. (1990), The role of geopolitical constraints Iraq invasion of Kuwait, the *International quarterly of Geopolitics*, vol 6, No.3, Fall [In Persian].
 20. Jafari Valdani, Asghar, (1992), The epicenter of the crisis in the Persian Gulf, Tehran, Publishing Organization of kayhan [In Persian].
 21. Jafari Valdani, Asghar, (2008), Britain's role in Iraq and Kuwait borders delimited according to the British Foreign Office documents, the *International quarterly of Geopolitics*, Vol 4, No. 3, Fall & Spring [In Persian].
 22. Jafari Valdani, Asghar, (2010), Geopolitical boundaries of the United Arab Emirates, *Political & Economic Ettelaat*, No. 271-272 [In Persian].
 23. Jafari Valdani, Asghar, (2010), Geopolitical boundaries of the United Arab Emirates, *Political & Economic Ettelaat*, NO 273-274. [In Persian].
 24. Kamrava, Mehran, (2011), Iranian foreign and security policies in the Persian gulf, In kamrava mehran. *International politics of the Persian gulf*, New York, Syracuse university press.
 25. Kamrava, Mehran, (2011), The changing international relation relations of the Persian gulf, In kamrava mehran. *International politics of the Persian gulf*, new York, Syracuse university presshe.
 26. KavianiRad Morad, Booyeh Chamran, (2012), Status of concepts of vital Space in shaping foreign policy in Iraq" the *International quarterly of Geopolitics*, Vol. 8, No. 1, Spring [in Persian].
 27. Mousavi, Sayyed Hosseian, (2007), Model of regional security in the Persian Gulf, experiences and obstacles, *Journal of Strategic Studies*, Vol. 10, No. 4, Winter [in Persian].
 28. Pirouz, Mojtahedzadeh, (1993), Countries and geopolitical borders in the

- Persian Gulf region, translate by Hamidreza malek mohammadi noori, Tehran: Ministry of Foreign Affairs, publishing & Printing Institute [In Persian].
29. Pirouz, Mojtahedzadeh, (2001), Security and territorial issues in the Persian Gulf (political geography of the Marine), translate by Amir masoud ejtehad, Tehran, institute for political & international studies [In Persian].
30. Poustin Chi, Zohreh (2008), The transition from fragile belt; reconstruction of cooperative security in the Persian Gulf, the International quarterly of Geopolitics, Vol 4, No.1, Spring [In Persian].
31. Rosemary, Hollis, (1993), Security in the Persian Gulf, translate by Hakem ghasemi, Tehran, Strategic Defense Research Institute and the University of Imam Hossein [In Persian].
32. Rowshandel jalil, saifzadeh hossein, (2003), Structural conflicts in the Persian Gulf, Tehran, Center for Scientific Research and Middle East Strategic Studies [In Persian].
33. Wehrey Fredric, Theodore W. Karasik, Alireza Nader, Jeremy ghez, Lydia hansell, a. Guffey, (2009), Saudi-iranian relation since the fall of saddam, RAND corporation, At: www.rand.org.